

موانع امروز و اقتصاد سیاه در ایران امروز

مقدمه

محمدحسین تمدن در پیرانه‌سر با خطابه‌ای تأمل‌برانگیز به سال ۱۳۷۷ به اشاره از دو نگرانی جدی در باب علم اقتصاد و صنّف اقتصاد در ایران امروز پرده برداشت: یکی به گسست عمیق علم اقتصاد با سایر علوم انسانی در ایران امروز اشارت می‌کرد و آن دیگری به زوال اخلاق علمی میان صنّف اقتصاددانان ایران کنونی، به تعبیر ما^۱. رشته نگرانی‌هایی از این دست، اما، سر دراز دارد. راست آن است که امروزه روز جامعه علمی اقتصاد در ایران با ناکارآمدی‌هایی اساسی روبروست، ناکارآمدی‌هایی ناکاویده منبعت از ساحتی ناندیشیده. قول به ناکارآمدی علم اقتصاد در ایران را به این یا آن تعبیر، ما همه مکرر شنیده‌ایم^۲، نیز این‌جا و آن‌جا نگرانی‌ها را. لیک ناکارآمدی‌های ادعایی به هیچ روی به صورت مبتلابه مطرح نشده و نگرانی‌ها نیز بیشتر "نگرانی" بوده است تا "مسأله". حاصل این که به نقد ارگانیک که دست نیازیده‌ایم، سهل است در نقد زورنالیستی نیز خوش ندرخشیده‌ایم، مگر هرازگاهی، شاید^۳.

ناکارآمدی علم اقتصاد و صنّف اقتصاد در ایران امروز البته چندلايه است و علل آن نیز لايب گونه‌گون. برای اتخاذ موضعی ثنوریک در قبال ناکارآمدی‌های مورد ادعا شرط اول قدم همانا تمیز

میان علل متنوع موجوده است، از علل محتمل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی گرفته تا علل ممکن تاریخی و معرفتی و جز آن که لابد هر یک طرز برخوردی متناسب با خود می‌طلبند. در این جا، اما، علل معرفتی مد نظر است؛ عللی که به گمان ما، در ژرف ساخت گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز سکنا گزیده‌اند و در روساخت، دم به دم به صور گوناگون بازتولید می‌شوند.

ناکارآمدی مورد نظر در این مقال عبارت است از فقدان پژوهش‌های اقتصاد سیاسی میان جریان غالب صنف اقتصاددانان امروزی. اقتصاد سیاسی البته علمی اجتماعی است و هدف آن مطالعه و شناخت مناسبات اجتماعی مردمان در بستر زندگی اقتصادی جوامع، حال آنکه بر وفق عملکرد جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز، پنداری، زندگی اقتصادی شبکه‌ای است مجزا و مستقل از سایر ساحت‌های زندگی انسان و از اینرو گویی علم اقتصاد علمی "اجتماعی" نیست که در بدهستان مستمر با سایر علوم انسانی و اجتماعی باشد. نهادها و ایدئولوژی‌های سیاسی و تاریخ و فرهنگ و قدرت و الخ، جملگی در فرایند آموزش و پژوهش اقتصادی میان جریان غالب جامعه علمی اقتصاد در ایران امروز بیش و کم به طرز نظام‌مند نادیده انگاشته می‌شوند. جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز و ساختارهای آموزشی و پژوهشی برساخته‌اش کمتر پروای محتوای اجتماعی دارند و بدین اعتبار از سرشتی غیر اجتماعی برخوردارند. هم از اینروست که پژوهش‌های اقتصاد سیاسی در چاه ویل تحقیقات اقتصادی مرسوم سخت کم‌رنگ است و کم شمار.

نگرانی‌مان نیز دینامیسم پرقدرت بازتولید روزافزون این ناکارآمدی است در فرایند آموزش و پژوهش اقتصادی در ایران امروز. نظام پرقدرت یادش و جزا در روند آموزش و پژوهش اقتصادی شبکه‌ای از موانع مرئی و نامرئی بلند سر راه پژوهش‌های اقتصاد سیاسی قرار داده است، خواه از حیث پرورش پژوهندگان اقتصاد سیاسی خواه از حیث تربیت مخاطب برای تحقیقات اقتصاد سیاسی. حاصل این که در زمینه پژوهش‌های اقتصاد سیاسی نه فقط با بحران پژوهشگر دست به گریبانیم، سهل است با بحران مخاطب نیز مواجهیم. این هر دو بحران که موجب ناکارآمدی صنف اقتصاد در پژوهش‌های اقتصاد سیاسی شده است، نمادهایی است از روساخت جامعه علمی اقتصاد که، به گمان ما، باید ردشان را در ژرف ساخت جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز گرفت. به نظر می‌رسد این هر دو بحران از ساختار منظم نهفته‌ای جانمایه می‌گیرند که سلوک آموزشی و پژوهشی را میان جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز تعیین می‌بخشد. پس دستور کار عجالتاً عبارت است از استخراج و صورت‌بندی سرشت، بنیادین علم اقتصاد غالب در ایران امروز و پدیده‌های مشتق از آن.

ارکان گفتار اقتصادی ارتدکس در ایران امروز

از تلاش‌ها و دستاوردهای پراکنده فردی که بگذریم جامعه ایرانی در جریان آشنایی یک‌صدساله‌اش با علم اقتصاد مدرن هیچ‌گاه در سطحی وسیع، سازنده نظامی از اندیشه اقتصادی نبوده است تا بتواند زندگی اقتصادی ایران و جهان را از مجرای آن مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. ذخیره اندیشه اقتصادی در هر دوره بیشتر از رهگذر فرایند انتقال اندیشه اقتصادی فراهم آمده، فرایندی که در جریان آن اعضای جامعه علمی ایرانی کوشیده‌اند از جوامع علمی تولیدکننده اندیشه اقتصادی در غرب به اخذ اندیشه مبادرت ورزند و از این رهگذر زندگی اقتصادی را تعریف و تبیین کنند. بر این اساس علم اقتصاد در ادوار مختلف تاریخ معاصر ایران قائم به غیر بوده و هویتی مستقل نداشته است و به همین دلیل نیز تبار گفتار اقتصادی در ایران معاصر را باید در اندیشه اقتصادی غربی جست. به سخن دیگر، هر نوع گفتار اقتصادی در ایران ناگزیر باید در بستر اندیشه اقتصادی غربی مورد مطالعه قرار گیرد.

گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز نیز تنها در بستر اندیشه اقتصادی غربی قابل درک تواند بود. بدین منظور شاید بجا باشد میان چهار ساحت متمایز اما مرتبط نظریه اقتصادی، اقتصاد کاربردی، سیاست‌گذاری اقتصادی، و در نهایت اجرای سیاست اقتصادی تمایز قائل شویم. سرشت



بنیادین گفتار اقتصادی به تمامی از دو ساحت اول جانمایه می‌گیرد، گو این که بی‌تردید هر چهار ساحت مذکور از مؤلفه‌های گفتار اقتصادی محسوب می‌شوند. بنابراین، برای تعیین حدود و ثغور گفتار اقتصادی غالب تمرکز بر ساحت‌های نظریه اقتصادی و اقتصاد کاربردی کفایت می‌کند. با این همه، راست آن است که سپهر اندیشه را اساساً نمی‌توان با یک یا چند چارچوب مهار و محدوده آن را به سهولت ترسیم کرد. هر نوع صورت‌بندی گفتار اقتصادی هر چقدر هم که جامع و مانع جلوه کند بی‌گمان قابلیت دربرگرفتن همه اجزای این گفتار را ندارد.

گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز بر آرکانی چهارگانه استوار است: دو رکن از این ارکان به ساحت نظریه اقتصادی مربوط است، یک رکن یکسره به ساحت اقتصاد کاربردی، و رکن دیگر در رفت و برگشتی است همواره از ساحت نظریه اقتصادی به ساحت اقتصاد کاربردی و بالعکس. در ساحت نظریه اقتصادی مطابق با حصری منطقی علم اقتصاد جریان غالب مشتمل بر دو شاخه گسترده از مسائل است: شاخه وسیع اقتصاد خرد نئوکلاسیک و زیرشاخه‌های آن از سویی و شاخه گسترده اقتصاد کلان و زیرشاخه‌هایش از دیگر سو. این دو شاخه وسیع از علم اقتصاد برنامه پژوهشی عریض و طولی به دست می‌دهند که همه ابعاد و جنبه‌های زندگی اقتصادی را، بدان‌سان که خود تقریر می‌کنند، دربرمی‌گیرد. این دو شاخه در عین مناسبات نظام‌مند با یکدیگر به زیرشاخه‌های متعددی تقسیم می‌شوند.^۱ بی‌آن که متعرض تاریخ پرفراز و نشیب و توپرتوی شکل‌گیری و استقرار و استمرار این شاخه‌ها شویم، اجمالاً باید گفت که شاخه اقتصاد خرد نئوکلاسیک در اروپا طی اواخر سده نوزدهم پا گرفت و در سراسر سده بیستم در اروپا و آمریکا هر چه فربه‌تر شد و زیرشاخه‌های آن به تدریج هویتی مستقل یافتند. شاخه اقتصاد کلان نیز به رغم پیشینه‌اش در اروپای سده‌های هجدهم و نوزدهم عمدتاً طی نیمه اول سده بیستم در اروپا و آمریکا شکل منتظم یافت و طی سالیان بعدی ادبیاتی بسیار عظیم را دربرگرفت و از این رهگذر زیرشاخه‌های متعددی ذیل آن هویتی مستقل یافتند. اگر اقتصاد کلان در نیمه اول قرن بیستم شورشی بود بر ضد نظریه اقتصاد خرد نئوکلاسیک، در دهه‌های بعدی پیوندهایی وثیق با آن برقرار کرد. هیچ یک از شاخه‌های اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و زیرشاخه‌هایشان هویتی همگن و بی‌تساین ندارند بلکه، برعکس، درون چارچوب‌های هر کدام، منازعات فکری فراوانی برقرار بوده و همواره با فراز و نشیب‌های فراوان در جهت بسط و توسعه برنامه پژوهشی خود در حرکت بوده‌اند.

رکن سوم گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز، یعنی اقتصاد ریاضی، پیوسته میان دو ساحت نظریه اقتصادی و اقتصاد کاربردی در رفت و برگشت است و بدین اعتبار حلقه واسطی است میان این دو ساحت. این رکن در حقیقت بیان و تعبیر ریاضی گزاره‌های اقتصادی است و چارچوبی منطقی

و منتظم به دست می‌دهد تا بتوان مناسبات متنوع متغیرهای اقتصادی را از این رهگذر بررسی کرد. اقتصاد ریاضی به رغم سابقه‌اش در اروپای سده نوزدهم تنها در نیمه اول سده بیستم بود که در مقام شاخه‌ای متمایز شناخته شد. دست آخر، رکن چهارم از ارکان چهارگانه گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز نیز اقتصادسنجی است که به چهارراهی می‌ماند که در آن نظریه اقتصادی و اقتصاد ریاضی و آمار ریاضی و آمار اقتصادی به یکدیگر می‌پیوندند تا از این طریق تحلیل کمی پدیده‌های اقتصادی میسر شود. اقتصادسنجی به تمامی مولود نیمه اول قرن بیستم است در اروپا و آمریکا.

ارکان چهارگانه مذکور در فضاهای جغرافیایی متنوع اروپا و آمریکا عمدتاً طی سده بیستم دوشادوش هم با ارتباطی تنگاتنگ بسط و گسترش یافته‌اند و در قالب پارادیمی خوداتکا برای تحقیق در زندگی اقتصادی، برنامه پژوهشی فراخی تدارک دیده‌اند که اگر نوعی از پرسش‌ها را ارج می‌نهد و برجسته می‌سازد، انواع دیگری از پرسش‌ها را بی‌ارج می‌سازد و به کناری می‌نهد و اگر برخی از روش‌های پژوهش در پدیدارهای اقتصادی را مقبول می‌داند، انواع روش‌های دیگر را پذیرا نیست و اگر برخی رشته‌های دانش را محل تغذیه خود قرار می‌دهد، به برخی رشته‌های دیگر چندان وقعی نمی‌نهد و اگر برای تفکر اقتصادی نحوه بیان خاصی را برمی‌گزیند، انحاء دیگر ادای مقصود را وامی‌نهد. و اما از این‌ها که بگذریم قابلیت هم‌زیستی با ایدئولوژی‌های متنوع اقتصادی را داراست. ارکان چهارگانه مذکور در واقع نشانگر نرم‌افزار فکری گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز است که در رابطه‌ای تنگاتنگ با قسمت عمده‌ای از اجزای مقوم جامعه علمی اقتصاد من حیث المجموع گفتار اقتصادی ارتدکس را شکل می‌دهد.

تا کنون در باب فرایند انتقال و استقرار و استمرار نرم‌افزار فکری گفتار اقتصادی ارتدکس در ایران امروز تحقیق درخوری صورت نگرفته و دانسته‌ها در این باب از سطح علم حضوری فراتر نرفته و پوششی تئوریک نیافته است. بر این اساس، چنین می‌نماید که کمابیش از دهه چهل شمسی به بعد است که دو رکن اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و زیرشاخه‌هایشان به طریقی جدی اما مقدماتی در فضای دانشگاهی ایران مطرح می‌شوند. البته در تألیفات و ترجمه‌های متقدم‌تر نیز از این مباحث به کرات سراغ می‌توان کرد اما نه در هیأت شاخه‌ای متمایز. هر چه از آستانه دهه چهل فاصله می‌گیریم و به انقلاب سال ۵۷ نزدیک‌تر می‌شویم، متون و محتوای مباحث، خواه در قلمرو آموزش و خواه در قلمرو پژوهش، متکامل‌تر می‌شوند. اگر فرایند انتقال دو شاخه اصلی اقتصاد خرد و اقتصاد کلان به جامعه وقت علمی اقتصاد در ایران چنین آهنگی دارند، آهنگ زیرشاخه‌هایشان به مراتب کندتر است.

در چارچوب برنامه پژوهشی گفتار اقتصادی ارتدکس، ارکان اقتصاد ریاضی و اقتصادسنجی در حقیقت مکمل دو رکن دیگر محسوب می‌شوند چندان که در فقدان‌شان برنامه پژوهشی مذکور جستجویی ناتمام بیش نیست. راست آن است که طی سالیان پیش از انقلاب سال ۵۷، علی‌رغم ادعان به اهمیت اقتصاد ریاضی و اقتصادسنجی، هیچ یک از این دو رکن و ملزومات‌شان نه در وادی آموزش اقتصادی جدی گرفته می‌شد نه در وادی پژوهش اقتصادی. بدین اعتبار برنامه پژوهشی گفتار اقتصادی ارتدکس در ساحت اقتصاد کاربردی از همان استانداردهای حداقل ساحت نظریه اقتصادی نیز برخوردار نبود.

طی سالیان بعد از انقلاب سال ۵۷، قطع نظر از دوره‌ای که زندگی دانشگاهی معطل انقلاب فرهنگی شد، فرایند انتقال دو رکن اقتصاد خرد و کلان و زیرشاخه‌هایشان در عرصه دانشگاهی اقتصاد به مدد نسل نوی از دانشگاهیان با سرعت فزاینده‌ای تسریع و تقویت شد، چندان که رفته‌رفته در فضای آموزشی به نحوی روزافزون عرصه بر اندیشه‌های بدیل تنگ شد.

در این دوره با تأکید فراوانی که در وادی آموزش اقتصادی بر فرایند انتقال دو رکن دیگر اقتصاد ریاضی و اقتصادسنجی رفت، در عمل پلی زده شد میان ساحت نظریه اقتصادی و اقتصاد کاربردی در برنامه پژوهشی گفتار اقتصادی ارتدکس در ایران بعد از انقلاب. این تأکید چندان قوی بود که آموزش و پژوهش اقتصادی در ساحت اقتصاد کاربردی حتی از آموزش و پژوهش در ساحت نظریه اقتصادی نیز گوی سبقت ربود.

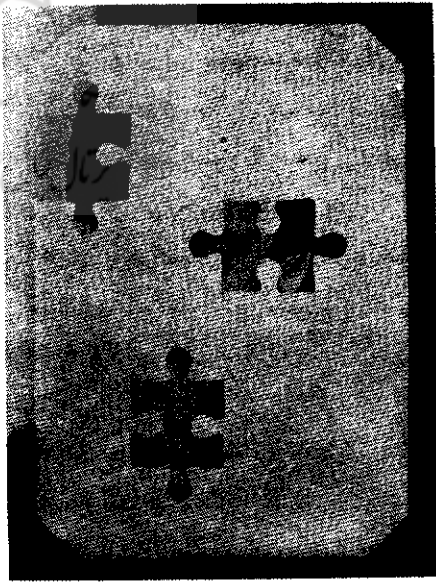
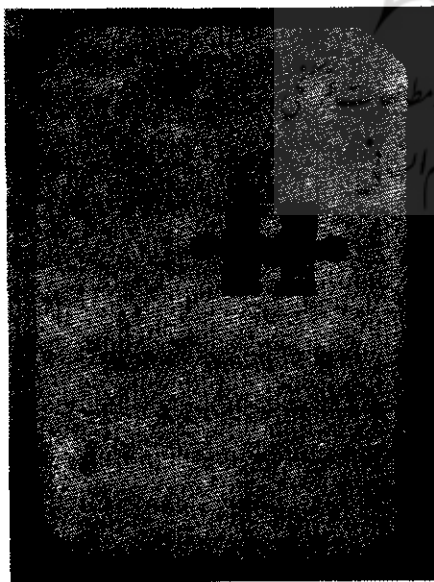
به هرتقدیر، علی‌رغم این که زمینه‌های استقرار برنامه پژوهشی گفتار اقتصادی ارتدکس از دههٔ چهل شمسی به بعد تمهید شد، این گفتار تنها در سالیان بعد از انقلاب فرهنگی و خاصه دهه اخیر توانست به موقعیتی فرادست (هژمونیک) دست یازد، آن هم از رهگذر نظام پاداش و جزای هزارخمی که به طور مشخص طی دههٔ اخیر در وادی آموزش و پژوهش اقتصادی نهادینه شده است. نظام پاداش و جزای گفتار اقتصادی غالب در ایران امروز به منزلهٔ مؤلفه‌ای از روساخت جامعهٔ علمی اقتصاد در واقع به طرز نظام‌مند انعکاس‌دهندهٔ جهت‌گیری‌های روش‌شناختی برنامه پژوهشی گفتار اقتصادی ارتدکس در ایران امروز است. بدینسان نظام پاداش و جزای مربوطه در نقش حلقه‌ای واسط جهت‌گیری‌های روش‌شناختی گفتار غالب اقتصادی را در زمینه‌های مختلف بازتاب می‌دهد، از برنامهٔ درسی در آموزش دانشگاهی اقتصاد و زمینه‌های تحقیقاتی در پژوهش‌های اقتصادی و سیاق مقالات مجلات تخصصی اقتصاد گرفته تا محورهای مطروحه در بازار نشر آثار اقتصادی و حتی ترکیب کتاب‌ها و مجلات خریداری شده در کتابخانه‌های تخصصی و بسیاری جلوه‌ها و پدیده‌های دیگر در فضای جامعهٔ علمی اقتصاد. این جهت‌گیری‌ها، تا آن‌جا که به منزلهٔ

مانع برای پژوهش‌های اقتصاد سیاسی عمل می‌کنند، در سه محور قابل طرح است: اول، گسست قطعی اما روش‌شناختی علم اقتصاد جریان غالب با سایر علوم انسانی؛ دوم، اتکای فزاینده به علوم صوری و در صدرشان به ریاضیات؛ و سوم، صورت‌بندی مسائلی مشخص از سویی و طرد و حذف سایر انواع مسائل از دیگر سو.

این هر سه جهت‌گیری روش‌شناختی در گفتار اقتصادی ارتدکس موجبات بی‌توجهی به تعامل زندگی اقتصادی با عواملی چون نهادها و تاریخ و فرهنگ و قدرت و ایدئولوژی‌های سیاسی و جز آن را فراهم می‌آورد، عواملی که عدم توجه به آنها باعث امتناع پژوهش‌های اقتصاد سیاسی می‌شود.

سرشت اقتصاد خرد نئوکلاسیک

برای تبیین جهت‌گیری‌های روش‌شناختی سه‌گانه گفتار اقتصادی ارتدکس صرفاً بر یکی از ارکان چهارگانهٔ پیش‌گفته، یعنی رکن اقتصاد خرد نئوکلاسیک، تمرکز می‌کنیم، آن هم از رهگذر بازخوانی برخی آرای روش‌شناختی پروفیسور لیونل رابینز از پرآوازه‌ترین اقتصاددانان آکادمیک در دورهٔ بین دو جنگ جهانی. کتاب رابینز، رساله دربارهٔ سرشت و اهمیت علم اقتصاد، گو این که از پرخواننده‌ترین نوشته‌های مشابه‌اش نبود، اما در زمینه‌های مورد بحثش بیشترین استنادات آثار



بعدی را برانگیخت و بر آرای اقتصاددانان در باب سرشت علم اقتصاد بس مؤثر بود. چندان که بی‌اغراق می‌توانیم گفت مانیفست روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک بوده است، از دوره استقرار تاکنون.^۷

به گفته رابینز در بدو امر، "نخستین وظیفه این رساله تعیین حدود و ثغور درون‌مایه علم اقتصاد است".^۸ نقطه عزیمت رابینز در راستای چنین منظوری "فردی تک و تنها و منزوی" [همان، ص ۱۲] است که وقتش را میان کسب درآمد از سوئی و التذاذ از فراغت از دیگر سو تقسیم می‌کند. چنین وضعیتی باید از چهار شرط برخوردار باشد تا مطالعه آن به نحوی از انحا در قلمرو علم اقتصاد بگنجد: اول، این فرد هم کسب درآمد را دوست داشته باشد و هم استفاده از فراغت را؛ دوم، برایش میسر نباشد که هر دو تمایل را به تمامی ارضا کند؛ سوم، وقتش را فقط بتواند یا در راستای افزایش درآمد صرف کند یا در جهت افزایش فراغت؛ و چهارم، میزان تمایلش به این هر دو میل یکسان نباشد. اگر این چهار شرط برقرار باشد، در آن صورت "فرد باید انتخاب کند و ناگزیر است که اقتصادی عمل نماید. بنابراین میان ذات زمان و منابع در اختیارش از سوئی و منظومه تمایلاتش از دیگر سو رابطه‌ای وثیق برقرار است. این همان جنبه اقتصادی است" [ص ۱۲].

به زعم رابینز تشریح وضعیت این فرد در واقع مثالی است نوع‌نمون از کل عرصه مطالعات اقتصادی. در حقیقت، زندگی نوع انسان از چهار ویژگی برخوردار است: اهداف متعدد است؛ این اهداف از درجه اهمیت متفاوتی برخوردارند؛ منابع موجود برای تحقق این اهداف محدود است؛ و این منابع محدود نیز موارد استفاده جایگزین دارند. بر این اساس، ما آدمیان موجوداتی فهیم هستیم با مجموعه‌ای از دلخواست‌ها، اما جهان خارجی مجل کافی برای ارضای این دلخواست‌ها را ارزانی‌مان نمی‌کند. "زندگی گذراست. طبیعت لئیم است" [ص ۱۳]. این جاست که مطالعه اقتصادی ضرورت می‌یابد. این‌جا جنبه‌ای اقتصادی در کار است: گریزی از انتخاب نیست. استفاده از منابع برای ارضای این دلخواست‌ها، ما را از ارضای سایر دلخواست‌ها بازمی‌دارد. به زعم رابینز، کمیابی منابع برای ارضای اهداف متعدد ویژگی همه‌جا حاضر انسان است. جوهر علم اقتصاد، از نظر رابینز، همین کمیابی است و انتخاب ناگزیر میان اهداف متعدد. بر این اساس علم اقتصاد را رابینز چنین تعریف می‌کند: "علم اقتصاد علمی است که رفتار انسان را به منزله رابطه‌ای میان اهداف و منابع کمیاب که موارد استفاده جایگزین دارند، مورد مطالعه قرار می‌دهد" [ص ۱۶].

همان طور که زمانی جان استوارت میل گفته بود، "تعریف هر علمی کمابیش همواره بعد از تکوین خود آن علم صورت می‌پذیرد نه قبل از آن. به حصار شهر می‌ماند که اغلب برپا می‌شود تا کل عمارات تاکنون موجود را احاطه کند نه این که مرزی باشد برای عماراتی که ای بسا بعداً قد

برافرازند^۴. به وجهی مشابه، رابینز معتقد بود تعریفی که از علم اقتصاد ارائه کرده است در واقع آینه‌ای است تمام‌نما از سرشت تحقیقات اقتصادی اقتصاددانان. تعریف رابینز از علم اقتصاد زمانی عرضه شد که چارچوب‌های بنیادین اندیشهٔ نئوکلاسیک به تمامی شکل گرفته بود، هر چند بسیار مانده بود تا این عرصهٔ فکری، چندان که امروز فریه شده، ابعاد متنوع زندگی انسان را به برنامه پژوهشی خود ضمیمه کند. به هر حال، تعریف رابینز از علم اقتصاد اهم مسائل مطروحه اقتصاد نئوکلاسیک را نیک دربرمی‌گیرد. رابینز خود نیز چنین می‌پنداشت آن‌گاه که می‌گفت: "محک نهایی اعتبار هر تعریف همخوانی ظاهری‌اش با تداول علم مورد نظر در کلام روزمره نیست بلکه در این است که تا چه پایه می‌تواند درونمایهٔ بنیادین اعم تعمیمات آن علم را وصف کند" [ص ۴]. وانگهی معتقد بود که "تعریف هر علم باید ناظر بر پیکرهٔ موجود آن علم باشد نه این که مرزهایی دلخواه برایش مقرر کند" [ص ۲۰]. به هر حال، تعریف رابینز از علم اقتصاد نمایانگر کنه پرسش‌های اقتصاد نئوکلاسیک در باب زندگی اقتصادی است. بر این اساس علم اقتصاد علم تخصیص منابع کمیاب به اهداف گوناگون است. این تعریف و پرسش‌های مضمَر در آن دلالت‌هایی دارند، از جمله تعیین مناسبات روش‌شناختی علم اقتصاد با علوم دیگر.

گسست روش‌شناختی گفتار اقتصادی ارتدکس با سایر علوم انسانی

ابتدا به تاریخ می‌پردازیم، به گسست قطعی اما روش‌مند علم اقتصاد با تاریخ. بر وفق تعریف رابینز، علم اقتصاد و اقتصاددان از میان انواع تواریخ فقط با تاریخ اقتصادی سروکار دارند و طرفه این که تاریخ اقتصادی نیز به طرزی خاص تعریف می‌شود: اگر علم اقتصاد مطالعه مناسبات میان اهداف متعدد و منابع کمیاب است، تاریخ اقتصادی "مطالعهٔ مصادیقی است از تجلی این مناسبات در گذر زمان" [ص ۳۸] و اگر تعمیمات علم اقتصاد "قُرْم را نشان می‌دهد، تاریخ اقتصادی نشانگر محتواست" [ص ۳۹]. بنابراین، آن‌جا که علم اقتصاد از مناسبات میان اهداف متکثر و منابع کمیاب در چارچوب رفتار انسان قوانینی عام و کلی به دست می‌دهد، تاریخ اقتصادی روایتگر موارد انضمامی این مناسبات است در طول زمان. به عبارت دیگر، تاریخ اقتصادی مطالعه نمونه‌های انضمامی تخصیص منابع کمیاب به اهداف متکثر توسط انسان در ادوار گذشته است. بر این اساس قلمرو تاریخ اقتصادی نیز همان قلمرو علم اقتصاد است. بر طبق این تعریف، هر چیز دیگر در تاریخ خارج از قلمرو تاریخ اقتصادی و علم اقتصاد است، حتی مطالعه چگونگی تغییر اهداف یا منابع کمیاب در گذر زمان میان جوامع.

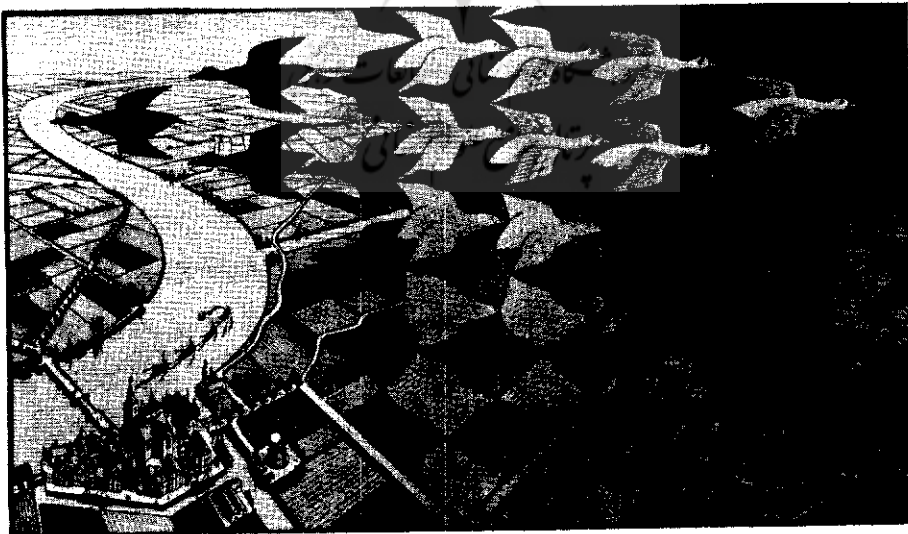
بر وفق تعریف رایبیز از علم اقتصاد به همین وجه گسستی روش‌شناختی میان علم اقتصاد و جامعه‌شناسی نیز در کار است. جامعه‌شناسی به منزله تبیین مناسبات میان رفتار فردی و رفتار جمعی. رایبیز برای ایضاح این مطلب استدلال خود را به تفسیر ماتریالیستی تاریخ به منزله موردی خاص منحصر می‌کند. بنابر روایت کلیشه‌ای رایبیز، تفسیر ماتریالیستی تاریخ عبارت از این ایده است که نیروهای اقتصادی "همه نهادهای اجتماعی را تعیین می‌بخشند و هر گونه تغییری در نهادهای اجتماعی در اثر تغییر در تکنیک تولید است" [ص ۴۳]. به زعم رایبیز، خواه این آموزه درست باشد خواه نادرست، "فضیه‌ای است جامعه‌شناختی که به تمامی خارج از حوزه تعمیمات اقتصادی جای می‌گیرد ... و از هیچ یک از قوانین علم اقتصاد نظری استخراج نمی‌شود. این آموزه در واقع گزاره‌ای عام است درباره تعلیل انگیزه‌های انسان که از منظر علم اقتصاد یکسره بی‌اهمیت است ... از منظر علم اقتصاد، تغییرات در ارزش‌گذاری‌های نسبی مفروض گرفته می‌شود" [صص ۴۵-۴۴]. گسست روش‌شناختی علم اقتصاد با کل حوزه جامعه‌شناسی نیز، بر وفق تعریف رایبیز، به همین قیاس است.

گسستی از این دست میان علم اقتصاد و اخلاق نیز برقرار است. علم اقتصاد با آن جنبه از رفتار انسان سرو کار دارد که از کمیایی منابع برای نیل به اهداف مفروض جانمایه می‌گیرد. اما "با اهداف به معنای دقیق کلمه کاری ندارد ... و میان اهداف مختلف موضعی یکسره بی‌طرف اختیار می‌کند" [ص ۲۴]. از اینرو، علم اقتصاد نظری اهداف را مفروض می‌گیرد و اولویت‌بندی میان اهداف را به اخلاق احاله می‌دهد. به همان وجه که علم اقتصاد بری از قضاوت‌های اخلاقی میان اهداف است، به قضاوت‌های زیباشناسانه میان اهداف نیز تن نمی‌دهد. بنابراین، بر وفق تعریف رایبیز، میان علم اقتصاد و زیبایی‌شناسی نیز گسستی روش‌شناختی در کار است [ص ۳۰].

بر طبق تعریف رایبیز از علم اقتصاد، میان این علم و روان‌شناسی به طور اعم و روان‌شناسی اجتماعی به طور اخص نیز افتراق خلل‌ناپذیری در کار است. مطالعه چگونگی پیدایش اهداف نزد افراد و جوامع به کلی خارج از قلمرو علم اقتصاد است و "ما اقتصاددانان درباره‌اش به هیچ روی بحث نمی‌کنیم" [ص ۸۶]. به عبارت دیگر، چگونگی پیدایش اهداف "پرسشی است متعلق به روان‌شناسان و شاید هم فیزیولوژیست‌ها" [ص ۸۶]. علوم سیاسی و مردم‌شناسی و حقوق نیز البته هر یک به نحوی از انحا مشمول گسست‌هایی از این دست می‌شوند. به هر حال گسست روش‌شناختی علم اقتصاد با سایر علوم انسانی یکی از دلالت‌های تعریف رایبیز از علم اقتصاد به طور اخص و اندیشه اقتصادی نئوکلاسیک به طور اعم است. ناپایان ذکر است که به رغم انتقادات و مخالفت‌های فراوانی که با چنین مرزبندهایی صورت گرفته و رویکردهای بدیل نیرومندی که مطرح شده، مبانی

روش‌شناختی چنین گسستی از استحکام بالایی برخوردار است، منتها جالب توجه این که در فرایند انتقال این چارچوب فکری به جامعه علمی اقتصاد در ایران امروز اتفاقی که در عمل افتاده این است که گسست روش‌شناختی مذکور استحاله یافته و به تغافل تام و تمام جریان غالب صنف اقتصاد از سایر علوم انسانی انجامیده است. به این بحث باز خواهیم گشت.

تعریف رایج از علم اقتصاد دلالت دیگری نیز دارد حائز اهمیت فراوان. برای درک زمینه تاریخی این دلالت، لازم است اشاراتی سخت کوتاه به موضع‌گیری اقتصاددانان کلاسیک در باب گستره علم اقتصاد شود. اندیشه اقتصاد کلاسیک منظومه‌ای فکری بود که حول محور ثروت شکل گرفته بود. ثروت اجماً همه اشیا مفید و مطبوعی را شامل می‌شد که از ارزش مبادله‌ای برخوردار باشند. ثروت موضوع اصلی علم اقتصاد محسوب می‌شد و نوع خاصی از مقوله‌های مربوط به ثروت در حوزه علم اقتصاد. این مقوله‌ها عبارت بودند از تولید ثروت، توزیع ثروت، مبادله ثروت، و مصرف ثروت. بر اساس این سنت فکری آن قسمت از رفتارهای انسان که در وادی این مقولات است محل اندیشه‌ورزی اقتصاددان نیز هست. ورته خارج از گستره علم اقتصاد. لذا بر طبق سنت اقتصاد کلاسیک، علم اقتصاد ناظر بر انواع خاصی از رفتار انسان است و از این حد فراتر نمی‌رود. اما باور رایج غیر از این است، باوری که بعدها به نحو تمام و کمال در برنامه پژوهشی اقتصاد



نئوکلاسیک به منصفه ظهور رسيد. به زعم رابينز، علم اقتصاد محدود به انواع خاصی از رفتار انسان نيست، بلکه همه نوع رفتار انسان را می‌توان با کمک علم اقتصاد مورد مطالعه قرار داد. مشروط بدین که رفتار مربوطه به نحوی از انجا تحت تأثیر کميایی منابع قرار داشته باشد. هرگاه نوعی از فعالیت انسان مستلزم چشم‌پوشی از فعالیتی دیگر باشد، آن فعالیت از جنبه اقتصادی برخوردار است و لذا در گستره علم اقتصاد قرار می‌گیرد. این فعالیت ممکن است تولید ثروت باشد یا حضور در انتخابات ریاست جمهوری یا انتخاب همسر یا تحریر مقاله‌ای علمی یا دوست‌گزینی یا هر فعالیت دیگری. بر طبق نظر رابينز همین قدر که این فعالیت مستلزم انصراف از فعالیتی دیگر باشد کافی است تا بگوئیم در گستره علم اقتصاد قرار دارد. پس با این حساب علم اقتصاد به نوع خاصی از رفتار انسان - مثلاً تولید و توزیع و مصرف و مبادله ثروت - محدود نمی‌شود، بلکه به جنبه‌ای از رفتار انسان ناظر است، آن جنبه‌ای که از کميایی منابع جانمایه می‌گیرد. بنابراین "همه انواع رفتار انسان درون گستره تعميمات اقتصادی جای دارند" [ص ۱۷]. رابينز در این جا خبر از توان بالقوه علم اقتصاد نئوکلاسیک می‌دهد برای فراتر رفتن از تحلیل اقتصادی کلاسیک و تجاوز به مرزهای سایر علوم انسانی، و بدینسان نطفه تئوریک ایده‌ای را می‌بندد که دیرزمانی بعدتر تحت عنوان "امپریالیسم اقتصادی" مطرح شد. بر وفق این ایده، تخصیص کارآمد منابع محدود برای نیل به هدف مفروض که در واقع لب لباب اندیشه اقتصاد نئوکلاسیک است اصلی است که کاربرد آن منحصر به قلمرو محدود علم اقتصاد سنتی (اقتصاد کلاسیک) نيست، بلکه برای تبیین رفتارهایی که بیشتر تحت سیطره علمی چون سیاست و جامعه‌شناسی و تاریخ و حقوق و جز آن بودند نیز کاربرد دارد.^{۱۱} آورده‌های علمی جیمز بوکانان، برنده جایزه نوبل سال ۱۹۸۶، در زمینه تحلیل اقتصادی سیاست^{۱۲}، و نیز دستاوردهای گری بکر، برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۱، در زمینه تجزیه و تحلیل رفتارهای انسانی متنوعی چون بزه و ازدواج و نوع دوستی و جز آن^{۱۳} از مصادیق مؤید ایده امپریالیسم اقتصادی است. بنابراین، بر وفق تعریف رابينز به طور اخص و اقتصاد نئوکلاسیک به طور اعم، علم اقتصاد در اثر گسست‌های روش‌شناختی نه فقط با سایر علوم انسانی از مرزبندی‌های دقیق و تخطی‌ناپذیری برخوردار است، بلکه حائز این توان بالقوه است که جای را بر سایر علوم انسانی تنگ کند و گستره‌شان را مورد تجاوز قرار دهد و با بهره‌گیری از رویکرد اقتصادی رفتارهایی را مورد مطالعه قرار دهد که سابق بر این بر عهده آن علوم بود.

نظر به مباحث فوق، در این ساختار فکری سه جهت‌گیری روش‌شناختی قابل تمیز و صورت‌بندی است: اولین جهت‌گیری همان گسست روش‌شناختی علم اقتصاد است با سایر علوم انسانی که هرچند در این جا از تعریف علم اقتصاد استنتاج شد اما در واقع آینه تمام‌نمایی از

مناسبات علم اقتصاد نئوکلاسیک با سایر علوم انسانی است. دومین جهت‌گیری عبارت است از صورت‌بندی نوع مشخصی از مسائل در باب انواع گسترده‌ای از رفتارهای انسانی، نوعی که عمدتاً ناظر بر تخصیص منابع کمیاب برای نیل به اهدافی مفروض در چارچوب رفتار انسان است. به عبارت دیگر، آن‌جا که در چارچوب رفتار انسان مفاهیم به اصطلاح جهانشمولی چون کمیابی و ترجیح و انتخاب و جز آن کاربرد دارد علم اقتصاد وارد صحنه می‌شود و در چارچوب رفتار انسان از سویی هدف را و از سوی دیگر منابع محدود را مفروض می‌گیرد و بر این مبنا رفتار را تبیین و پیش‌بینی می‌کند. این جاست که تحلیل اقتصادی نئوکلاسیک از بدنه تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی رفتار مورد مطالعه فاصله می‌گیرد، چه، در این میان به جنبه‌های به اصطلاح جهانشمولی از رفتار انسان دست‌یازیده که پنداری به موقعیت تاریخی بخصوصی منحصر نیست بلکه برای همه زمان‌ها و مکان‌ها معتبر است، و گو این که تفاوت‌های زمان و مکان را به رسمیت می‌شناسد اما شناخت عوامل موجهه تفاوت‌هایی از این دست را به سایر علوم انسانی احاله می‌دهد. در همین مقطع است که جهت‌گیری سوم نیز آشکار می‌شود: در اثر صورت‌بندی مسائلی که به رغم تفاوت در محتوا از صورت یکسانی برخوردار است، این ساختار فکری همواره برای حل مسائل خود به راه‌حل‌های صوری دست می‌یازد. هم از اینروست که انواع و اقسام روش‌های بهینه‌سازی ریاضی از جایگاهی بس والا در اقتصاد نئوکلاسیک برخوردار است. جهت‌گیری اخیر در واقع دلیل اصلی رجوع دائمی اقتصاد نئوکلاسیک است به علوم صوری و در صدرشان به ریاضیات. بنابراین، اقتصاد نئوکلاسیک در عین گسست با سایر علوم انسانی پیوندهایی وثیق با ریاضیات برقرار می‌سازد چندان که ریاضیات مهم‌ترین محل تغذیه اقتصاد نئوکلاسیک می‌شود.

به قراری که پیشتر آمد، جهت‌گیری‌های فوق تنها با تدقیق در یکی از ارکان چهارگانه گفتار اقتصادی ارتدکس استخراج و صورت‌بندی شد، یعنی با تمرکز بر اقتصاد خرد نئوکلاسیک. شاخه اقتصاد کلان و زیرشاخه‌هایش نیز با سازوکارهایی البته متفاوت بیش و کم همین جهت‌گیری‌ها را اختیار می‌کنند. ارکان اقتصاد ریاضی و اقتصادسنجی هم که از این لحاظ محلی از اعراب ندارند زیرا به تمامی از علوم ریاضی و آماری تغذیه می‌شوند.

استقلال یا انکار؟

همان‌طور که به کرات گفته آمد، گسست علم اقتصاد با سایر علوم انسانی در اقتصاد نئوکلاسیک به طور اخص و جریان غالب علم اقتصاد به طور اعم گسستی است روش‌شناختی و بر

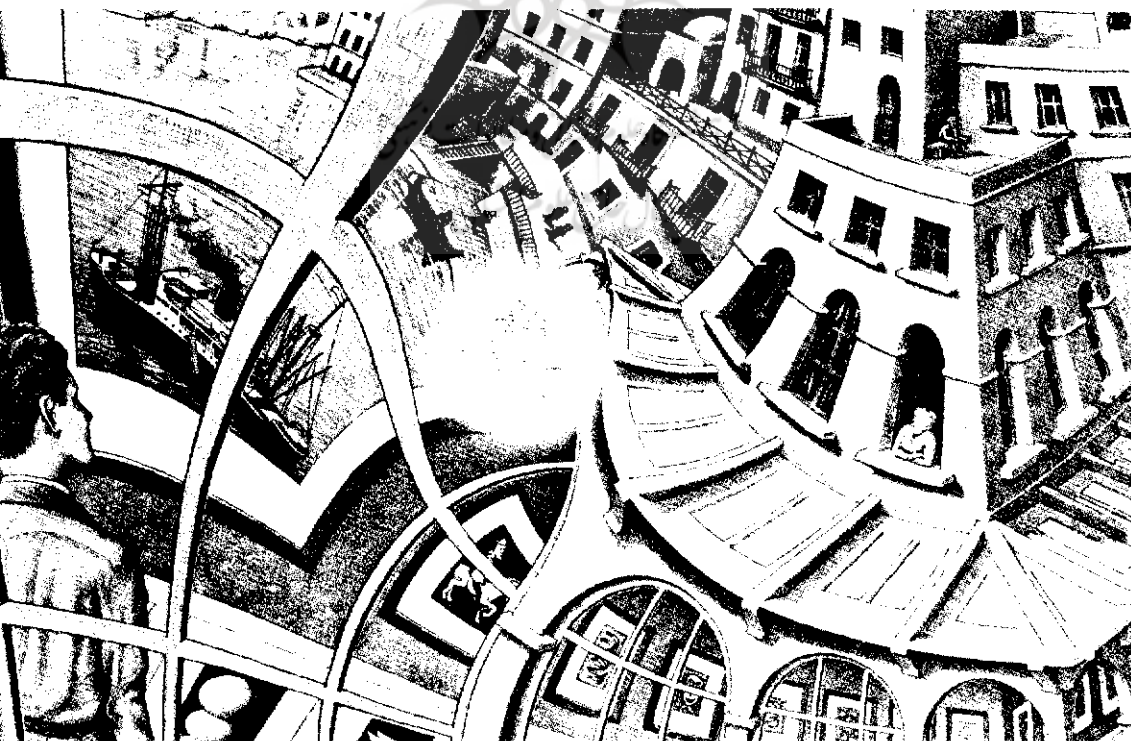
نوعی تقسیم کار میان عالمان علوم انسانی دلالت می‌کند. تقسیم کاری از این دست برای پژوهش در زندگی انسان مرزهایی بیش و کم پررنگ میان علوم انسانی مختلف ترسیم می‌کند. این مرزبندی‌ها ناظر بر علوم است نه ناظر بر عالمان. به عبارت دیگر، مرزبندی‌های مربوطه و گسست‌های روش‌شناختی حاصله به مقام اقتصاددان برمی‌گردد نه به شخص وی. از همین روست که در این جا گسست علم اقتصاد با سایر علوم انسانی را گسست روش‌شناختی خواندیم. در محدوده جریان غالب علم اقتصاد هر چه از نواحی مرزی فاصله بیشتری می‌گیریم استقلال از علوم انسانی دیگر نیز بیشتر می‌شود و گسست روش‌شناختی شدت بیشتری می‌یابد اما هیچ‌گاه به انکار عملی سایر علوم انسانی منجر نمی‌شود. در حقیقت موضع جریان غالب علم اقتصاد نسبت به سایر علوم انسانی موضعی حاکی از استقلال است نه حاکی از انکار.

اما شگفت این که در فرایند انتقال نرم‌افزار فکری جریان غالب علم اقتصاد به جامعه علمی اقتصاد در ایران اتفاقی که در عمل افتاده این است که گسست روش‌شناختی علم اقتصاد با سایر علوم انسانی تغییر ماهیت داده و به تغافل تام و تمام جریان غالب صنف اقتصاد از سایر علوم انسانی انجامیده است. در حالی که گسست روش‌شناختی ناظر بر مرزبندی میان علوم است. تغافل مربوطه ناظر بر ساختار فکری صنف اقتصاددانان است. آن جا که گسست روش‌شناختی به مقام اقتصاددان برمی‌گردد، تغافلی از آن دست به خمیرمایه نگرش اقتصاددان برمی‌گردد. از اینرو، میان جریان غالب جامعه علمی اقتصاد در ایران امروز موضع گنتار اقتصادی ارتدکس نسبت به سایر علوم انسانی صرفاً حاکی از استقلال این رشته نیست بلکه گویی حاکی از انکار سایر علوم انسانی نیز هست. این تغافل و انکار البته تنها هنگامی نمایان می‌شود که عملکرد جریان غالب علم اقتصاد در حوزه آموزش و پژوهش اقتصادی مورد مذاقه قرار می‌گیرد. بر وفق عملکرد جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز گویی زندگی اقتصادی عرصه‌ای است یکسره مجزا و مستقل از سایر عرصه‌های زندگی انسانی و بدین اعتبار عوامل مؤثر در زندگی اقتصادی به دایره‌ای معین محدود می‌شوند که در تعامل صرف با یکدیگر به رفتارهای فردی و جمعی اقتصادی و پدیده‌های حاصله تعین می‌بخشند. تعبیر فوق از عملکرد جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز نباید موهوم این معنا باشد که محققان اقتصادی جریان غالب از تعامل میان عوامل فرهنگی و سیاسی و اجتماعی با زندگی اقتصادی یکسره بی‌اطلاع هستند، بلکه صرفاً بدین معناست که وقتی نوبت تحلیل و پژوهش اقتصادی فرامی‌رسد اطلاعات مربوطه رنگ می‌بازند و در تحلیل منعکس نمی‌شوند. به سخن دیگر، اطلاعات غیر اقتصادی در فرایند پژوهش اقتصادی به اطلاعاتی عربان می‌ماند که پوشش نظری نیافته و به هیأت مفاهیم درنیامده و از اینرو در تحقیق اقتصادی نیز نمودی نیافته است. این امر از

سویی معلول فقدان ارتباط ارگانیک علم اقتصاد با سایر علوم انسانی در ایران امروز است و ازسوی دیگر علت تشدید این بی‌رابطگی، آن جا که اهل اقتصاد نتوانند تخیل سیاسی و تاریخی و جامعه‌شناختی را با تحلیل اقتصادی پیوند زنند، حاصل پژوهش، شبه‌دانسته‌هایی می‌شود بی‌ارتباط با بدنهٔ سیاسی و تاریخی و اجتماعی زندگی اقتصادی. به خدمت گرفتن نظریهٔ اقتصادی تجربیدی بی‌نشیب به قوهٔ تخیل غیراقتصادی البته از نظر اهل حرفه یکسره بی‌ارج نیست اما از منظر عالم اجتماعی کاری بیهوده است.

عدم حضور دانسته‌های غیر اقتصادی در پژوهش‌های اقتصادی جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز منبعث از ساختار فکری منظم نهفته‌ای است که پیشتر به ارکانی چهارگانه تجزیه‌اش کردیم. این ساختار فکری در موطن اولیه‌اش، اروپا و آمریکا، علم اقتصاد را حوزه‌ای مستقل از سایر علوم انسانی می‌نگارد و به گسست روش‌شناختی میان این علم و سایر علوم انسانی قائل است. اما هنگام انتقال این ساختار فکری به ایران گویی گسست روش‌شناختی مزبور استحاله یافته و به تفاعل جریان غالب صنف اقتصاد از سایر علوم انسانی انجامیده است. حال پرسش این است که چه عواملی موجبات این استحاله را فراهم آورده است؟

به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش را باید از رهگذر مذاقه در مدار پژوهش‌های اقتصادی میان جریان غالب جامعهٔ علمی اقتصاد در ایران جست. این مدار پژوهشی را می‌توان براساس تقدم و تأخر



منطقی (و نه زمانی) به سه فاز متمایز تفکیک کرد. در فاز اول به دلیل فقدان مشارکت خلاق اقتصاددانان ایرانی در تولید مفاهیم و نظریه‌های ناب اقتصادی، مسائل زندگی اقتصادی مستقیماً بر اساس دو رکن مربوط به ساخت نظریه اقتصادی تقریر می‌شوند، یعنی بر اساس شاخه اقتصاد خرد نئوکلاسیک و زیرشاخه‌هایش از سوی و شاخه اقتصاد کلان و زیرشاخه‌های آن از دیگر سو.

باید توجه داشت که در اثر گسست روش‌شناختی علم اقتصاد با سایر علوم انسانی در جریان غالب علم اقتصاد، نظریه‌های انتزاعی اقتباسی در این فاز جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و تاریخی زندگی اقتصادی را در بر نمی‌گیرند و از اینرو هنگام ورود مستقیم دستاوردهای این فاز به جامعه علمی اقتصاد در ایران آنچه عملاً اتفاق می‌افتد همانا ریزش حجم عظیمی است از داده‌های سیاسی و اجتماعی و تاریخی مؤثر در زندگی اقتصادی. درست به همین دلیل، نرم‌افزار فکری اقتباسی از این فاز با بدنه تاریخی و سیاسی و اجتماعی زندگی اقتصادی رابطه تنگاتنگ برقرار نمی‌سازد، هر چند در ظاهر ناظر بر مسائل زندگی اقتصادی ایران است.

در فاز دوم با استفاده از اقتصاد ریاضی ابتدا نتایج برگرفته از فاز اول ملبس به لباس گزاره‌های ریاضی می‌شوند و سپس با استفاده از رکن اقتصادسنجی مورد مطالعه تجربی قرار می‌گیرند. اگر در فاز اول به اصطلاح محتوای پژوهش اقتصادی تمهید می‌شد در فاز دوم فرم پژوهش اقتصادی فراهم می‌آید. این فاز به تمامی از علوم ریاضی و آماری تغذیه می‌شود و گویا این که بر اساس سنت فکری ارتدکس علی‌القاعده می‌بایست خادم نظریه اقتصادی باشد، اما در ایران اغلب مخدوم آن واقع می‌شود. امروزه میان جریان غالب جامعه علمی اقتصاد بار اصلی پژوهش‌های اقتصادی بر گرده این مرحله است. به عبارت دیگر، اقتصاد ریاضی و اقتصادسنجی مهم‌ترین اجزای مقوم تحقیقات اقتصادی و بلکه موتور پژوهش‌های اقتصادی محسوب می‌شوند. امروزه هر نوع پژوهش اقتصادی تخصصی ناگزیر باید از این فاز عبور کند و مزین به الگوهای ریاضی و اقتصادسنجی شود. از معدود تحقیقات خوش ساخت و موجه که بگذریم، الگوهای ریاضی و اقتصادسنجی به منزله مؤلفه‌ای از تحقیقات اقتصادی در ایران کمتر نقش مثبت و سازنده‌ای در ساختمان پژوهش اقتصادی ایفا می‌کنند و در غالب موارد، بر وفق سلیقه و ارزیابی اهل فن، کارکردهای زیبایی‌شناختی و معیشتی دارند و برای پژوهشگر بیشتر شأن تخصصی به تحفه می‌آورند تا علم بر رمز و رازهای زندگی اقتصادی. اگر در فاز نظریه اقتصادی در اثر تن دادن ناگزیر به گسست‌های روش‌شناختی علم اقتصاد با سایر علوم انسانی، اهل اقتصادند که از سایر علوم انسانی فاصله می‌گیرند، در این فاز اهل سایر علوم انسانی‌اند که به واسطه فقدان زبان مشترک از جریان غالب اقتصاد در ایران دوری می‌جویند. از این قرار،

بهره‌گیری از زبان ریاضی و ناهمزبانی حاصله به نوبه خود از علل مهم جدایی اهل اقتصاد با سایر علوم انسانی است.

اما مدار پژوهش‌های اقتصادی، خاصه آن‌جا که پژوهش به اقتصادسنجی می‌رسد، بدون داده‌های آماری ناتمام است. بدین منظور در فاز سوم داده‌های آماری جمع‌آوری و پردازش می‌شوند. امروزه کمتر پیش می‌آید که اهل اقتصاد خود رأساً در این فاز حضور داشته باشند و این کار را بیشتر بر عهده آماردانان اقتصادی می‌دانند. وجود حجم عظیمی از داده‌های اقتصادی که به کوشش سازمان‌ها و مراکز اقتصادی عمدتاً دولتی جمع‌آوری و پردازش می‌شود باعث شده که امروزه اهل اقتصاد در ایران کمتر به پژوهش‌های میدانی روی بیاورند. نوع آمارهای اقتصادی موجود هم سمت و سوی پژوهش‌ها را عمدتاً به تحقیقات کلان‌سنجی متمایل ساخته است تا حوزه‌های دیگر. آن‌جا که آمارهای مربوطه موجود نباشد حتی برای مسائل مطروحه در برنامه پژوهشی ارتدکس نیز مکانیسم طرد مسأله فعال می‌شود و از همین‌رو از سویی تورم تحقیق در برخی مسائل را شاهدیم و از سوی دیگر فقدان تحقیقات در برخی موضوعات بالقوه مطرح را.

به هر حال در مدار پژوهش‌های اقتصادی جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز آنچه اتفاق می‌افتد عبارت است از: اولاً بی‌اعتنایی به چارچوب‌های سیاسی-اجتماعی-تاریخی زندگی اقتصادی، چه، به ساختار منظم نهفته‌ای تشبث می‌شود که به گسست روش‌شناختی علم اقتصاد از سایر علوم انسانی حکم می‌دهد و بدین اعتبار موجبات کناره‌گذاری حجم معتناهایی از دانسته‌های غیر اقتصادی را در فرایند پژوهش اقتصادی فراهم می‌آورد؛ در ثانی، دل سپردن به فرم تا محتوا، و از این‌رو اتکای هر چه بیشتر به زبان ریاضی و انهدام زبانی مشترک برای گفتگوی اهل اقتصاد با اهل سایر علوم انسانی، با پیش گرفتن رویه‌ای از این دست، قدرت و فرهنگ و تاریخ و ایدئولوژی‌ها و نهادها و جز آن در سپهر اندیشه جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز کم‌رنگ بل بی‌رنگ شده و به حاشیه بل به تبعید رفته است. از این قرار، شعور تک‌بعدی یک‌ه‌تاز عرصه اندیشه اقتصادی در ایران امروز شده است، حال آن که پژوهشگر اقتصاد سیاسی پدیده‌هایی بسیار متنوع را پیش‌رو دارد و علی‌القاعده می‌بایست در قبال فرایندهای گوناگون زندگی اجتماعی حساس باشد و از همین‌رو ناگزیر از داشتن جعبه ابزاری است مشحون از اجزای مختلف علوم انسانی. شعور تک‌بعدی محملی مناسب برای اجرای وظایف پژوهشگر اقتصاد سیاسی نیست. اساساً میان جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز از سویی و پژوهشگر نوعی اقتصاد سیاسی از دیگر سو هم دل‌مشغولی‌ها متفاوت است هم روش‌ها و مسائل. خطاست که بپنداریم نگاه جریان غالب علم اقتصاد و نگاه اقتصاد سیاسی دو نگرش متفاوت به موضوعی واحد است. برعکس این دو نگاه در حقیقت دو نگرش متفاوت به مسائل متفاوت است.

پرسش‌ها و مسائل و دغدغه‌ها میان این دو گروه از پژوهشگران تفاوت‌های بنیادی دارند. صحنه اندیشه اقتصادی در ایران امروز، اما، جولانگاه گفتار اقتصادی ارتدکس است و از همین رو پای حقایق ژرف درباره زندگی اقتصادی در ایران امروز از تحقیقات متعارف بریده شده است.

نظام پاداش و جزای گفتار اقتصادی ارتدکس

گفتار اقتصادی ارتدکس از رهگذر نظام پاداش و جزای متناسب با خود طی بیست سال گذشته و خاصه دهه اخیر به موقعیتی یکسره فرادست رسیده است. نظام پاداش و جزای مربوطه دینامیسم بر قدرتی را به بار داده که سلوک آموزشی و پژوهشی را به نحوی فزاینده بر وفق پرسش‌ها و مسائل گفتار اقتصادی ارتدکس شکل می‌دهد. این نظام پاداش و جزا به منزله مؤلفه‌ای از رساخت جامعه علمی اقتصاد پیامد مستقیم جهت‌گیری‌های روش‌شناختی ساختار منظم نهفته در ژرف ساخت گفتار اقتصادی ارتدکس است. به واقع، در ایران امروز نوعی گفتار اقتصادی تثبیت شده وجود دارد که به نفع جهت‌گیری‌های روش‌شناختی و پرسش‌ها و مسائل حاصله‌اش نوعی نظام پاداش و جزا را شکل داده که هرچند در قبال منازعات درون‌گفتاری موضعی بی‌طرف اتخاذ می‌کند اما آن‌جا که پای گفتارهای بدیل به میان می‌آید با قوت هر چه تمام‌تر به کار می‌افتد.

نظام پاداش و جزا البته پدیده‌ای است مشتق و ثانوی که بر وفق جهت‌گیری‌های گفتار اقتصادی ارتدکس طابق النعل بالنعل همواره در حال مخابره علانمی است جهت شکل‌دهی به سلوک آموزشی و پژوهشی اهل اقتصاد، و طرفه این که قدرت منبعته نیز در فضاهای آموزشی و پژوهشی اقتصادی گویی "حضور ائیری"^{۱۲} دارد، چندان که نافرمانی اهل حرفه را از پیام‌های مخابره شده اگر نگوییم ناممکن دست‌کم دشوار می‌سازد، چه نافرمانی همان و تضعیف موقعیت علمی و معیشتی همان. به دیگر سخن، امروزه شبکه قدرت حاصله از نظام پاداش و جزا در فضاهای آموزشی و پژوهشی اقتصاد به واقع اصل حرفه را با هزینه‌هایی سنگین مواجه می‌سازد آن‌گاه که بخواهند از فضای گفتار ارتدکس به فضای گفتارهای حاشیه‌ای رهسپار شوند. حضور یک کارورز نوعی در فضای گفتاری ارتدکس بر وفق جهت‌گیری‌های روش‌شناختی ساختار منظم نهفته در این گفتار تعریف می‌شود: گسست روش‌شناختی علم اقتصاد با سایر علوم انسانی را پیش چشم داشته باش و بدین اعتبار به پرسش‌های حوزه تخصصی‌ات وفادار بمان و در این میانه هیچ‌گاه از یاد مبر که راه مناسب برای طرح پرسش و یافتن راه حل و ادای مقصود را جمله با زبان ریاضی باید جامه عمل بیوشانی و بدین اعتبار بدان که سخنی ناچیز اما دقیق به از سخنی عظیم اما غیر دقیق.

بر این اساس، ساختار منظم نهفته در ژرف ساخت گفتار ارتدکس همواره در حال تعریف ملاک‌های ارزشیایی پرسش‌ها و مسائل و تحقیقات اقتصادی میان اهل حرفه است و خط فارق‌ی به دست می‌دهد برای تمیز سلوک آموزشی و پژوهشی بهنجار از نابهنجار. و از این رهگذر تکنولوژی تربیت اقتصاددان در گفتار اقتصادی ارتدکس را تعیین می‌بخشد. نظام پاداش و جزا در مراحل مرئی می‌شود چون تعیین درجه پیشرفت تحصیلی دانشجوی اقتصاد در فضاها‌ی آموزشی، امکان ادامه تحصیل در رشته اقتصاد، تصویب و تأیید موضوعات پژوهشی در رساله‌های دانشجویی، انتشار مقالات اقتصادی در مجلات تخصصی دانشگاهی، عضوگیری دانشکده‌های اقتصاد و مراکز پژوهشی در هیئت‌های علمی، ارتقای موقعیت علمی در نظام استادی، تصویب پروژه‌های پژوهشی در مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی، و مراحل متعدد دیگری که در زندگی آموزشی و پژوهشی و نیز معیشت اهل حرفه نقش تعیین‌کننده دارد. این مجموعه شبکه‌ای از قدرت را شکل می‌دهد که از سویی نوع مطالعات اهل حرفه را تعیین می‌کند و از سوی دیگر نوع پرسش‌ها و مسائل و تحقیقات‌شان را. نظام پاداش و جزای اندیشه اقتصادی ارتدکس با اتکا بر قدرت و در چارچوب تکنولوژی تربیت نوع خاصی از اقتصاددان پیوسته پیام می‌دهد که چه مطالبی خوانده شود و چه مطالبی ناخوانده بماند و چه چیز ارزش نوشتن دارد و چه چیز نانوخته بماند و کدام پرسش اصیل است و کدام پرسش بی‌اهمیت و جز آن.

شبکه گسترده آموزش علم اقتصاد از سویی و منظومه وسیع مراکز تحقیقاتی دولتی از دیگر سو بالاتفاق موجبات نهادینه شدن تکنولوژی تربیت اقتصاددان بر وفق گفتار اقتصادی ارتدکس را فراهم آورده‌اند. شبکه گسترده آموزش علم اقتصاد در ایران امروز همواره در حال ترشح مفاد گفتار اقتصادی ارتدکس است و مراکز تحقیقاتی دولتی نیز مشتری گشاده‌دست همین مفاد. از این قرار در ایران امروز شاهد نوعی نیروی اجتماعی نهادینه شده هستیم جهت بسط و توسعه یک نوع نگاه اقتصادی خاص به هزینه سایر نگاه‌های اقتصادی. بسط و توسعه اندیشه اقتصادی ارتدکس به هزینه سایر اندیشه‌های بدیل و از جمله اندیشه اقتصاد سیاسی. بگذریم از استثنای گفتار اقتصاد اسلامی که قدرت خود را از قدرت سیاسی وام می‌گیرد و از اینرو نه فقط به هیچ یک از ملزومات نظام پاداش و جزای ارتدکس تن نمی‌دهد، سهل است نظام پاداش و جزایی متناسب با خود طراحی کرده است به زبان انواع گفتارهای دیگر.

تحریر محل نزاع

جهت‌گیری‌های روش‌شناختی ساختار منظم نهفته در ژرف‌ساخت گفتار اقتصادی ارتدکس از مهم‌ترین علل ناکارآمدی‌های علم اقتصاد و صنّف اقتصاد در ایران امروز است. همین جهت‌گیری‌هاست که نادیده‌انگاری نظام‌مند تاریخ و فرهنگ و قدرت و نهادها و ایدئولوژی‌های سیاسی را میان جریان غالب علم اقتصاد در ایران امروز رقم زده است. غفلت‌هایی از این دست که از بطن ژرف ساختار گفتار اقتصادی ارتدکس جانمایه می‌گیرد روستا ساخت جامعه علمی اقتصاد را متناسب با خود شکل می‌دهد. بحران پژوهشگر و بحران مخاطب در زمینه پژوهش‌های اقتصاد سیاسی و ناکارآمدی حاصله صنّف اقتصاد در تحقیقات اقتصاد سیاسی در واقع نمادهایی است از روستا ساخت جامعه علمی اقتصاد در ایران امروز. برای گذر از آن دو بحران و ترمیم این ناکارآمدی امروزه به تقویت گفتارهای انتقادی‌رهای بخش‌یازمندیم در راستای تغییر نگرش روش‌شناختی گفتار غالب اقتصادی در ایران و جهان.

شماره ۱۵۸

یادداشت‌ها

۱- خطابه محمدحسین تمدن به مناسبت بزرگداشتی که به سال ۱۳۷۷ در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران از ایشان به عمل آمد، ایراد شد. سیاق کلام در این خطابه اساساً تا حد زیادی محافظه‌کارانه بود و لذا نباید در آن‌جا به دنبال تعبیری گشت که در متن مقاله حاضر آمده است. نگرانی اول هنگامی ابراز شد که از "تدریس بیش از ۳۵ درس گوناگون" در زمینه‌های متنوع اقتصاد و فلسفه و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و حقوق و جز آن طی عمر دانشگاهی تمدن صحبت به میان آمد و بهانه‌ای شد برای دفاع ایشان از "ارتباط متقابل زیررشته‌های علم اقتصاد و نیز بستگی علوم اجتماعی گوناگون با اقتصاد". نگرانی دوم نیز زمانی از برده برون افتاد که به و م از گفته جیمز بوکانان از "نفوذ و تأثیر فاسدکننده تماس نزدیک با دولت و ماشین اداری" یاد کردند و در اقدامی سمبلیک تهیه "نوعی سوگندنامه در زمینه وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی" اقتصاددان را به اهل اقتصاد پیشنهاد دادند. این خطابه پراهمیت اخیراً منتشر شده است. نگاه کنید به: دکتر محمد حسین تمدن جهرمی، "مسئولیت‌های علمی و اخلاقی اقتصاددان"، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۵۶-۱۵۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۹.

۲- این قول در افواه اهل اقتصاد بیشتر جای دارد تا در نوشته‌هایشان. از باب نمونه، نگاه کنید به مقاله مغشوش اما به هر حال با اهمیت ذیل: فرشاد مؤمنی، "علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران"، *دانشگاه انقلاب*، شماره ۱۰۲-۱۰۱، سال ۱۳۷۳.

۳- با این خاطر جمع می‌شود که قید "شاید" را قطعاً جدی خواهید گرفت. بنگرید به: علی دینی، "فرمالیسم، نظام آموزشی اقتصاد و سرکوب مزیت‌های نسبی فکری"، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، شماره ۳۸-۳۷، مهر و آبان ۱۳۷۹.

۴- از آن جمله اقتصاد بخش عمومی، تجارت بین‌الملل، مالیه بین‌الملل، اقتصاد منابع، اقتصاد کشاورزی، اقتصاد پول و بانک، اقتصاد رفاه، اقتصاد کار، اقتصاد مدیریت و غیره.

5- Robbins, Lionel, *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*, London: Macmillan, Second Edition 1935.

۶- نگاه کنید به:

Kirzner, I. M., *The Economic Point of View: An Essay in the History of Economic Thought*, Princeton, N.J.: Van Nostrand, 1960, p.109.

۷- رایبیز، رساله درباره سرشت و اهمیت علم اقتصاد را به سال ۱۹۳۲ در ابتدای حرفه دانشگاهی خویش نوشت. آن هنگام که چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک شکل گرفته بود. همو تقریباً ۵۰ سالی بعد در سالیان پایانی عمرش، آن هنگام که اقتصاد نئوکلاسیک ابعاد مختلف زندگی انسان را به برنامه پژوهشی خود ضمیمه کرده بود، موضع دوران شباب را در باب تعریف علم اقتصاد و دلالت‌های آن دوباره از سر گرفت. بنگرید به مقاله سالیان آخر عمر وی در این باب:

Robbins, L., "Economics and Political Economy", *The American Economic Review*, Vol. 71, No.2. 1981, p.1.

8- Robbins, L., *An Essay on the Nature ...*, p.1.

از این به بعد ارجاعات به این کتاب را در داخل متن مقاله می‌آوریم.

9- Mill, John Stuart, "On the Definition of Political Economy; and On the Method of Investigation Proper to It", in J. S. Mill, *Essays on Some Unsettled Question on Political Economy*, Second Edition 1874, Reprinted 1974, Augustus M. Kelley Publishers, p.120.

۱۰- برای مطالعه ایده امپریالیسم اقتصادی در رشته‌های مختلف بنگرید به مقالات متنوع کتاب ذیل:

Radnitzky, G.(editor), *Universal Economics: Assessing the Achievements of the Economic Approach*, New York: Paragon House, 1992.

ایضاً بنگرید به مقاله براهمیت محمد حسین تمدن، یگانه مقاله فارسی در این باب: دکتر محمد حسین تمدن، "علم اقتصاد و مطالعات میان‌رشته‌ای"، سخن سمت، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۸.

۱۱- بنگرید به:

Buchanan, James M., "The Constitution of Economic Policy", *The American Economic Review*, Vol.77, No.3, 1987.

۱۲- بنگرید به:

Oi, W.Y., "Gary Becker Expanding the Scope of Economics", *Economic Inquiry*, Vol.36, No.3, 1998.

۱۳- این تعبیر را از داریوش آشوری گرفته‌ام.

